فصلنامه پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
سال چهارم، پاییز ۱۳۹۲، شماره ۱۲
صفحات ۹۶ ـ ۷۱

The History Of Islamic Culture and Civilization
A Quarterly Research Journal
Vol. 4, Autumn 2013, No. 12

# جستاری در پیوند ادبیات و تاریخ
## (تلمیحات قرآنی و تاریخی در قصیدۀ بائیه صالح الکوّاز)

سید مرتضی موسوی گرمارودی*

**چکیده**

از جلوه‌های پیوند ادبیات و تاریخ، بیان وقایع تاریخی در شعر شاعران آئینی و متعهّد است. یکی از وقایع مهم تاریخ اسلام، عاشوراست و یکی از شاعران آئینی، شیخ صالح الکوّاز از شعرای قرن ۱۳ هجری عراق است. وی در قصیدۀ ۵۴ بیتی بائیه خود، با استفاده از آرایۀ معنوی تلمیح که از شاخه‌های علم بدیع در ادبیات است، به‌نحوی زیبا و شگفت و حماسی، با اشاره به آیات قرآنی، ضمن ارائه تصویری زیبا و باشکوه از واقعه کربلا، به مقایسه شهیدان کربلا با انبیای بنی‌اسرائیل پرداخته است. مقاله حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی، درصدد معرفی شاعر و ویژگی‌های قصیده اوست که چرا در بین ادبا جایگاهی ممتاز یافته است.

**واژگان کلیدی**

عاشورا، قصیده بائیه، تلمیح، صالح الکوّاز.

**طرح مسئله**

فاجعه جانگداز عاشورا نقطه عطفی در تاریخ و فرهنگ اسلام است و تأثیرگذارترین واقعه پس از دوران رسول خداﷺ به‌شمار می‌آید. آثار فراوانی دربارۀ این حادثه و جزئیات آن، در طول تاریخ به نگارش درآمده، اما آثار ادبی، به‌ویژه شعر به‌مثابۀ آینه‌ای شفاف، سهمی به‌سزا در انتقال این واقعه، به نسل‌های بعدی داشته

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی مشهد. mgamaroodi@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۹ تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۸



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

است. از آنجا که هرچیز اگر در قالب هنر ارائه شود، ماندگارتر خواهد بود و از آنجا که قالب‌های هنری کمتر در معرض تحریف و تبدیل‌اند، باید نقش ادبیات منظوم را به‌عنوان شاخه‌ای از هنر در پیوند بین ادبیات و تاریخ، یا به‌عبارت دیگر در بیان گونه‌هایی از تاریخ اسلام و حفظ آن از تحریف، مهم تلقی کرد. اگر افشاگری‌های شاعران نستوهی چون کمیت بن زید أسدی، سید حمیری، دعبل خزاعی و ... نبود، نسل‌های بعد چگونه از جنایات و فساد بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و مظلومیت اهل‌بیت رسول خدا ﷺ آگاه می‌شدند؟

یکی از این شاعران، صالح الکوّاز شاعر قرن ۱۳ هجری است. قصیده او با بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی چون تلمیح و تضمین و جناس و ... جایگاهی ویژه در میان ادبا یافته است.

شایسته ذکر است که این ترجمه اثر فاخر ادبی، چون هر اثر دیگر هنری شود زیبایی‌ها و لطافت‌های خود را به‌طور کامل منعکس نمی‌کند. مثلاً شعر حافظ که حلاوت آن را تنها فارسی زبان‌ها درک می‌کنند، هیچ ترجمه‌ای جایگزین آن نمی‌شود. اما بنا بر مثَل مشهور:

آب دریا را اگر نتوان کشید  هم به‌قدر تشنگی باید چشید

بسیاری از ادبا و شاعران شیعه در طی قرون متمادی آثار ارزشمندی از خود به یادگار نهاده‌اند. اگر این آثار صرفاً اثری ادبی باشد، مثلاً احساسی عمیق یا تصویری زیبا از طبیعت یا حکمتی روح‌پرور را در قالب الفاظی جذّاب به جامعه ارائه کند، طبایع مردم از آن لذّت خواهند برد؛ اما تأثیر آن به‌اندازهٔ اثری نیست که علاوه‌بر زیبایی‌های ادبی، به بیان وقایعی بپردازد که با باورهای مردم و احساسات پاک ایشان نسبت‌به خدا و پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ و قرآن گره خورده باشد.

اگر مردم به آثار بزرگانی چون حافظ در ادب فارسی یا ابن‌فارض در ادب عربی اهمیت می‌دهند، هم به‌سبب خیال‌انگیزی و زیبایی بی‌نظیر ادبی آنهاست و هم به‌سبب حکمت‌ها و عرفانی است که در آنها موج می‌زند و هر شعری که به هر اندازه واجد این دو ویژگی باشد، در مرتبه و مقام، به آثار آن بزرگان نزدیک می‌شود. البته سبک هر شاعری نیز ویژه خود اوست و نباید توقع داشت که الزاماً همه در یک اندازه طبع‌آزمایی کرده باشند. چنان‌که فردوسی در حماسه و نظامی گنجوی در بزم‌آرایی و حافظ و سعدی در غزل و محتشم در ترکیب‌بند و هاتف در ترجیع‌بند و ... هریک از زاویه‌ای به خلق آثار پرداخته‌اند. نکتهٔ قابل تأمل این است که در خود این آثار، آنچه به بیان شکوهمند عقاید مردم می‌پردازد، یا با احساسات پاک مردم همنوا می‌گردد، به مراتب دلنشین‌تر و جاودانه‌تر است. برای مثال در دیوان شعر محتشم کاشانی انواع شعر وجود دارد، اما چرا مردم فقط ترکیب‌بند عاشورایی او را با مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است  باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

بر پارچه‌ها می‌نویسند و در مراسم عزاداری به در و دیوار می‌زنند؟



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

یا چرا تائیه دعبل خزاعی، شاعر اهل‌بیت که آن را برای امام رضاؑ قرائت کرده بود؛ در هنگام بازگشت وی به‌سوی عراق، توسط عیاران دهان به دهان تکرار شد و حتی سبب آزادی کاروانی که شاعر در آن حضور داشت از دستبرد، قطاع‌الطریق گردید؟ از سرعت فراگیری این اثر فاخر که مورد تأیید و تشویق امام رئوف قرار گرفته ـ با نبودن وسائل ارتباط جمعی امروزی ـ شگفت‌زده می‌شویم.

این چیزی نیست جز آنکه این اشعار، آینهٔ عقاید و احساسات پاک مردمی است که خود، نمی‌توانند آنچه را می‌دانند یا می‌خواهند به زیبایی به زبان آورند.

صالح الکوّاز نیز آینه مردم عصر خویش است. در شعرهایش عقاید و احساسات شیعیان، نسبت‌به خاندان پیامبرﷺ و قرآن، با صداقت و صمیمیتی وصف‌ناپذیر، همراه با انواع آرایه‌های ادبی، موج می‌زند و او را از نظر لفظ و معنا از دیگران، متمایز می‌سازد. باید صالح الکوّاز را با شاعران طراز اول ادب عرب سنجید و در ردیف ایشان نهاد؛ اما اینکه چرا آن شهرت نصیب او نگردیده، این معلول دو عامل است: اول آنکه آن شاعران در روزگار خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و در دربار آنان می‌زیستند و به مدح خلفای جور می‌پرداختند و لذا دربار آن خلفا به نشر آثار ایشان اهتمام داشتند. دوم اینکه اکثر آثار آن شاعران دربارهٔ عشق‌های مجازی و خواهش‌های نفسانی بود و این با مذاق مردمی که اکثریت جامعه آن روز را تشکیل می‌دادند بیشتر خوش می‌آمد.

دلیل آنچه گفتیم آن است که چرا از سید حمیری و کمیت بن زید اسدی و شاعران متعهّدی مانند ایشان که در همان دوران‌ها می‌زیستند، شعر فراوانی باقی نمانده است؛ درحالی‌که این بزرگواران به کثرت شعر مشهور بودند؟

آری دلیل آن تنها و تنها تعهّد و عدم وابستگی دینی و دنیوی به خلفای جور، بلکه ضدیت با ایشان است. دعبل خزاعی می‌گوید: «پنجاه سال است که چوبهٔ دارم را بر دوش می‌کشم و کسی را نمی‌یابم که مرا بر آن بیاویزد.»[۱] و همو می‌گوید: «شصت سال است که هر روز شعری تازه سروده‌ام.»[۲] صاحب اغانی که ادیبی طرف‌دار خلفاست. درمورد سید حمیری می‌گوید: «در شعر او زیبایی است که کمتر کسی می‌تواند به آن برسد، اما من به‌سبب بدگویی او از خلفا دوست ندارم از او یاد کنم.»[۳]

صالح الکوّاز هم به همین دو سبب، یعنی یکی تعهّدش به اهل‌بیتؑ و دیگر به‌جهت آنکه در قرن سیزدهم و روزگار سلطه خلفای عثمانی می‌زیست، از شهرتی درخور شأن خود برخوردار نشد. آری، اگر او هم به مدیحه‌سرایی خلفای عیاش عثمانی می‌پرداخت، امروز نامش در کنار نام شاعران درباری دیده می‌شد (باید به این مطلب افزود که خلفای عثمانی به اندازه بنی‌عباس و بنی‌امیه به شعر عربی اهمیت نمی‌دادند، زیرا نه

۱. ابن‌خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۲۶۶؛ امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۳۶۹.
۲. موسوی گرمارودی، *از نجوای اندوه*، ص ۲۹.
۳. اصفهانی، *الاغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

محیط زندگی آنان عربی بود و نه زبان ایشان، و چون صالح الکوّاز از اهالی ترکیه نبود و به زبان آنان شعر نمی‌گفت، طبیعتاً نباید انتظار داشت که شعرش ازسوی عثمانی‌ها منتشر شود. دلیل دیگر اختلاف مذهب او با عثمانی‌هاست) لکن علی‌رغم بی‌اعتنایی حاکمان جور، شعر او و به‌ویژه همین قصیده‌اش در محافل شیعی دست‌به‌دست می‌گشت و ادبایی که شرح حال او را نوشته‌اند، قصیده بائیه‌اش را به‌عنوان بهترین شعر وی نقل کرده‌اند. در توضیح این مدّعا مثالی می‌آوریم: در فاخر بودن ترکیب‌بند محتشم کاشانی هیچ جای تردید نیست، اما اگر محتشم این شعر را در محیطی غیر از ایران و حکومتی غیر شیعی می‌سرود، آیا به همین شهرت دست می‌یافت؟

**چرا این قصیده چنین جایگاهی یافته است؟**

پاسخ به این سؤال کمی مشکل است؛ زیرا اساس زیبایی شعر به عوامل متعدد لفظی و معنوی وابسته است و آنچه از مجموع آن عوامل در جان مخاطب می‌نشیند، یدرک و لایوصف است. اما شاید بتوان گفت که صالح الکوّاز در این شعر، علاوه‌بر آرایه‌های لفظی و معنوی، از آرایه تلمیح و تضمین به فراوانی استفاده کرده است؛ و اگرچه شعر او بیان واقعه جانسوز عاشوراست، اما در هر بیتی با تضمین یا تلمیح آیه‌ای از آیات قرآنی، به مقایسه شهیدان کربلا با پیامبران الهی و نیز مقایسه بانوان اهل‌بیت با بانوان محترمی که در قرآن نامشان آمده، پرداخته است.

قرآن کلام مقدس الهی است و انبیای الهی چون یعقوب و یوسف و ایوب و داود و بانوانی چون مریم و هاجر، در هاله‌ای زیبا از قداست و پاکی می‌درخشند. صالح الکوّاز با تلمیحات زیبا و مقایسه‌ای دیدنی، نه‌تنها شکوه و حماسه و قداستی را که ذهن مخاطب به آن باور دارد برای امام حسین﵇ و خانواده و اصحابش تداعی می‌کند، بلکه بالاتر از آن را به تصویر می‌کشد.

صالح الکوّاز حتی در قصیده خود به‌طور مستقیم از عاشورا و امام حسین﵇ نام نمی‌برد و درک این مطلب را نیز به خواننده وامی‌نهد و به‌این‌ترتیب هر تلمیحی را با تلمیحی دیگر می‌آمیزد و کشف این لایه‌های زیباست که لذت‌بخشی قصیده را به اوج می‌رساند.

خواننده در وهلهٔ اول با شاعری چیره‌دست روبه‌رو می‌گردد که با انتخاب وزن مناسب و واژگان مسحورکننده، از اندوه خویش سخن می‌گوید؛ اما این اندوه چرا به اندوه یعقوب﵇ تشبیه شده است. اینجاست که تداعی داستان زیبای یعقوب و یوسف﵇و عشق شورانگیز آنها به یکدیگر را به خواننده می‌فهماند که این اندوه به‌سبب هجران در یک عشق مجازی بی‌ارزش نیست، بلکه عشقی پاک و آسمانی و پیامبرانه است. اما سؤال دیگری برای خواننده پیش می‌آید که اندوه شاعر که در کمّیت و کیفیّت، به اندوه یعقوب تشبیه شده، برای چیست؟ در مصرع بعد، شاعر از کشته شدگانی سخن می‌گوید که در خون خود غوطه‌ورند. خواننده از خود می‌پرسد به‌راستی اینها کیستند؟ اما شاعر به همین مقدار ایهام اکتفا می‌کند تا



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

خواننده را وادار کند که در پی سؤال خود، ابیات بعدی را بخواند، لکن برای برتر نشـان دادن انـدوه خـود، بـه مقایسه خون این کشتگان با خون دروغین در پیراهن یوسف اشاره می‌کند. باز باید خواننده داسـتان یوسـف و توطئه برادرانش ـ که ناجوانمردانه او را در چاه انداختند و شبانگاه پیراهن او را که به خـونی دروغـین آغشـته بودند، نزد یعقوب آوردند ـ بداند تا به مقصود شاعر پی ببرد.

همه این لایه‌های تودرتو که یکی پس از دیگری در ذهن خواننده، چهره مـی‌گشـاید و موجـب لـذتی ژرف می‌شود، همراه با آرایه‌هایی ادبی از قبیل تلمیح، تضمین، جناس، تشبیه، تمثیل و غیره است، امـا صـالح الکـوّاز از آرایه تلمیح، بیش از سایر آرایه‌ها در قصیده خود استفاده کرده و راز زیبایی جادویی قصیده او در همین است.

## تلمیح چیست؟

تلمیح در لغت به‌معنای نگاه کردن یا اشاره کردن به چیزی است؛ و در اصطلاح علم بـدیع اشـاره کـردن بـه داستانی یا ضرب‌المثلی مشهور یا آوردن اصطلاحات علمی در شعر است.[۱]

فرق تلمیح با تضمین در آن است که در تلمیح به آیه‌ای یا حدیثی یا داستانی و مانند اینها اشاره می‌شـود و شخص خواننده با تداعی معانی، از آن لذت می‌برد، مانند بیت اول از همین قصیده که به آیـات مربـوط بـه داستان یعقوب و یوسف اشاره دارد، بی‌آنکه عین آیات را بیاورد؛ ولی در تضمین عین آیه یـا حـدیث یـا مَثَـل مشهور آورده می‌شود، مانند این بیت از خواجه شیراز:

چشم حافظ زیـر بـام قصـر آن حـوری سرشـت  شـیوه (جنـات تجـری تحتهـا الأنهـار) داشـت

استاد میر جلال‌الدین کزازی درباره تلمیح می‌گوید:

> چشمزد یا تلمیح آرایه‌ای است درونی که سخنور با آن، سخت کوتاه، از داستانی، مَثَلی، گفته‌ای و هرچه از این‌گونه، سخن در میان می‌آورد و آن داستان یا مَثَل یـا گفتـه را بـه یـک‌بـارگی در ذهنِ سخن دوست برمی‌انگیزد. چشمزد آرایه‌ای است که سخنور به یـاری آن مـی‌توانـد بافـتِ معنایی سروده را نیک ژرفا و گران‌مایگی بخشد و دریـایی از اندیشـه‌هـا را در کـوزه‌ای تنـگ از واژگان فرو ریزد. از آنجاست که سخنورانی پندارآفرین و اندیشه‌ورز چون حافظ که سروده هـای خویش را با مایه‌ها و لایه‌هایی از نگاره‌ها و انگـاره‌هـای شـاعرانه، پـی‌درپـی و تودرتـو، ژرفـی و شگرفی می‌دهند، از این آرایه بسیار بهره برده‌اند.[۲]

تلمیح در ادب عربی، مصدری است از «لَمَحَ یلمَحُ» به‌معنای نگاه کردن؛ و در اصطلاح علم بدیع آن است که در میان کلام، به ضرب‌المثلی مشهور یا شعری نادر یا داستانی مشهور اشاره شود. سـید علیخـان معصـوم

---

۱. معین، *فرهنگ فارسی*، ج ۱، ص ۱۱۳۵.

۲. کزازی، *بدیع (زیباشناسی سخن پارسی)*، ص ۱۱۰.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

مدنی تلمیح را در چهار قسم رتبه‌بندی کرده و فرموده است: «تلمیح یا آیه‌ای است یا حدیثی مشهور یا ضرب‌المثلی مشهور و یا شعری مشهور.»[۱]

شعر شاعران بزرگ چون حافظ، سعدی، نظامی و ... سرشار از این آرایهٔ معنوی است.

ارزش تلمیح به‌میزان تداعی‌ای بستگی دارد که از آن حاصل می‌شود. هرقدر داستان‌های مورد اشاره لطیف‌تر باشند، تلمیح تداعی لذت‌بخش‌تری را به‌وجود می‌آورند. لازمهٔ بهره‌مندی از تلمیح آگاهی از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده بدان اشاره می‌کند.

**شرح حال شاعر**

شاعر نامدار شیعه، شیخ صالح الکوّاز ملقب به ابومهدی فرزند حاج حمزه، از اعراب قبیله (خضیرات) یکی از عشایر معروف نجد و عراق است که در سال ۱۲۳۳ ق به دنیا آمد و در سال ۱۲۹۰ ق درگذشت. وی ۵۷ سال زندگی کرد و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. او برخلاف برادر کوچک‌ترش شیخ حمادی الکوّاز که درس نخوانده بود و شعر را فقط از سر ذوقِ فطری می‌گفت، دارای تبحّر و تخصّص فراوان در دانش نحو و ادبیات عرب بود و از جهات مختلف بر اقران و ادبای هم عصر خود برتری داشت.

دربارهٔ او گفته‌اند موی محاسنش کم و گندمگون بود و شغل پدرش را که فروش کوزه، سبو و ظروف شیشه‌ای بود دنبال کرد و به‌همین دلیل به کوّاز (کوزه فروش) معروف شد.[۲] شیخ صالح با وجود ضعف بدنی و درآمد کم، هرگز از راه شعرش نان نخورد. خطیب یعقوبی می‌گوید: «یکی از ثروتمندان از شیخ صالح خواست که ابیاتی در رثای پدر وی بسراید و در آن تاریخ وفاتش را درج نماید تا بر سنگ قبر او حک کنند. پس از آنکه شیخ صالح ابیات را می‌گوید آن شخص چهل لیره عثمانی توسط یکی از دوستان شیخ برای او می‌فرستد، اما شیخ صالح با عزّت نفس تمام از پذیرش آن خودداری می‌کند.»[۳]

لطافت ادبی و ظرافت و پرهیزکاری و ورع و تقوا و نیکوکاری در صالح الکوّاز فراهم آمده بود. مردم در یکی از مساجد نزدیک قبر جناب ابن‌طاووس در نماز به وی اقتدا می‌کردند و به عدالت او کمال اطمینان داشتند.

شیخ صالح الکوّاز از معدود شاعرانی است که بسیاری از حوادث تاریخی را در شعرش به تصریح یا تلمیح آورده که حاکی از کمال احاطهٔ او بر تاریخ و ادبیات می‌باشد.

وی علوم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان را نزد دایی‌اش شیخ علی العذاری و شیخ حسن فلوجی و سید مهدی السید داود آموخت و علوم دینی و فقه را از سید مهدی قزوینی فرا گرفت. به‌همین سبب در بسیاری از اشعارش به اصطلاحات اهل منطق برمی‌خوریم که حاکی از فضل و آگاهی اوست:

---

۱. عکّاوی، *المعجم المفصّل فی علم البلاغة (البدیع و البیان و المعانی)*، ص ۴۲۲.
۲. شبّر، *ادب الطّف أو شعراء الحسین*ﷺ، ج ۷، ص ۲۱۳.
۳. همان.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

شـارکنها بعمـوم الجـنس و انفـردت عـنهن فیمـا یخـصّ النـوع مـن نسـب[۱]

هنگامی که شیخ صالح الکوّاز درگذشت، بسیاری از بزرگان شعر و ادب در سوگ او قصـیده سـرودند کـه پیشاپیش همه می‌توان از شاعر شهیر عرب، سید حیدر حلّی نام برد.

سید حیدر در قصیده‌ای که در دیوان وی ثبت است می‌فرماید:

کـلّ یـوم یسـومنی الـدّهر ثکـلا ویرینـی الخطـوب شـکلا فشـکلاً[۲]

و شیخ محمد معروف به «ملّا» خطیب و ادیب مشهور در رثای او گفت:

قـالوا تعـز فقلـت أیـن عزائـی والبـین أصـمی سـهمه أحشـائی

و می‌افزاید:

ذهـب الـردّی منـه بـنفس مکـرم و منـــزّه عـــن ریبـــةٍ و ریـــاء
یبکیک مسجدک الذی هو لـم یـزل لـــک فـــی صـــلاة مزهـــراً و دعـــاء[۳]

از شیخ صالح سه فرزند به نام‌های شیخ مهدی و شیخ عبدالله و شیخ عبدالحسین باقی ماند.

**مقام شعری صالح الکوّاز**

از حاجی جواد بذقت، مشهورترین شاعر کربلا در عصر صالح الکوّاز، دربارهٔ برترین شاعری کـه در رثـای امـام حسین‌علیه‌السلام شعر گفته سؤال کردند. وی گفت کسی است که امام حسین‌علیه‌السلام را به انبیای اولوالعزم در یک بیت تشبیه کرده است و او شیخ صالح الکوّاز است[۴] که گفته است:

کأنّ جسمک موسی مـذ هـوی صـعقاً و أنّ رأســـک روح الله مـــذ رفعـــا

یعنی گویا جسم تو موسی است که بیهوش بر زمین افتاده است، و سر تو که بر فراز نی به آسـمان رفتـه، عیسی روح الله است که به آسمان عروج کرده است.

در این بیت به دو آیه قرآنی تلمیح شده است؛ یکی آنجا که موسی در اثر تجلی خداوند بر کوه، بیهوش بر

۱. ر.ک به: قصیده حاضر بیت ۳۰.
۲. حلّی، *دیوان شعر*، ج ۲، ص ۱۳۶.
۳. یعقوبی، *البابلیات*، ج ۲، ص ۸۸ .
۴. شبّر، *ادب الطّف أو شعراء الحسین‌علیه‌السلام*، ج ۷، ص ۲۱۴.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

زمین افتاد «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»[۱] و دیگری «إِذْ قَالَ اللَّهُ يا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا.»[۲]

محافل حسینی از شعر صالح الکوّاز شاد می‌شدند و به شوق می‌آمدند، و برای او جایگاه ویژه‌ای در پهنهٔ ادب و آثار دینی قائل بودند؛ زیرا در شعرهایش از هنر و صنایع ادبی و وقایع تاریخی چندان بود که کمتر ادبای دیگر هم‌عصر او به آن پرداخته بودند. اینها همه، غیر از استحکام و نظم عجیب و لطافت و روانی و دقت در معانی و صور خیال است که در شعرهایش موج می‌زند. بعضی از شعرهای او را شاعران دیگر عیناً با همان وزن و قافیه استقبال کرده‌اند که نشان‌دهنده جایگاه شعر او در میان ادباست.[۳]

۱. لِی حُزنُ یعقوبَ لا ینفَکُّ ذا لَهَبِ لِصُرَّعٍ نُصبَ عَینی لا الدَّمِ الکَذِبِ
۲. و غِلمَةٍ من بنی‌عَدنانَ أرسَلَها للجِدِّ والدُها فی الحَربِ لا اللَّعِبِ
۳. و مَعشَرٍ راوَدَتهُم عن نُفُوسِهِمُ بِیضُ الضُّبَا غیرُ بِیضِ الخُرَّدِ العُرُبِ
۴. فَأنعَمُوا بِنُفُوسٍ لاعَدِیلَ لها حتّی أسِیلَت علی الخِرصانِ والقُضُبِ
۵. فانظُر لأجسادِهِم قَد قُدَّ من قُبُلٍ أعضاؤُها لا إلی القُمصانِ والأهُبِ
۶. کُلٌّ رأی ضُرَّ أیوبٍ فَما رَکَضَت رِجلٌ لَهُ غیرَ حَوضِ الکَوثَرِ العَذِبِ
۷. قامَت لَهُم رَحمَةُ البارِی تُمَرِّضُهُم جَرحی فَلَم تَدعُهُم لِلحِلفِ والغَضَبِ
۸. وآنِسِینَ من الهَیجاءِ نارَ وَغی فی جانِبِ الطَّفِّ تَرمِی الشُّهبَ بالشُّهُبِ
۹. فیمَّمُوها وَفی الأیمانِ بِیضُ ضُباً وَما لَهُم غَیرُ نَصرِاللهِ مِن إرَبِ
۱۰. تَهُشُّ فِیها علی آسادِ مَعرَکَةٍ هَشَّ الکَلِیمِ علی الأغنامِ لِلعُشُبِ
۱۱. إذا انتَضَوها بجَمعٍ من عَدُوِّهُمُ فَالهامُ ساجِدَةٌ مِنها علی التُّرُبِ
۱۲. و مُولِجینَ نَهارَ المَشرِفیةِ فی لیلِ العَجاجَةِ یومَ الرَّوعِ والرَّهَبِ
۱۳. وَرَازِقی الطَّیرِ ما شاءَت قَواضِبُهُم مِن کُلِّ شِلوٍ مِنَ الأعداءِ مُقتضَبِ
۱۴. و مُبتَلَینَ بنَهرٍ ما لِوارِدِهِ منَ الشَّهادَهِ غیرُ البُعدِ والحُجُبِ
۱۵. فلَن تَبُلَّ ولا فی غَرفَةٍ أبَداً منهُ غَلیلَ فُؤادٍ بالظَّما عَطِبِ
۱۶. حتّی قَضَوا فغَدا کُلٌّ بمَصرَعِهِ سَکِینةً وَسطَ تابُوتٍ مَنَ الکُثُبِ
۱۷. فَلیبکِ (طالوتُ) حُزناً لِلبقِیةِ مَن قَد نالَ (داوُدُ) فیهِ أعظَمَ الغَلَبِ
۱۸. أضحی وکانَت لهُ الأملاکُ حاملةً مُقَیداً فَوقَ مَهزُولٍ بلا قَتَبِ
۱۹. یرنُو إلی (النّاشِراتِ) الدَّمعَ طاوِیةً أضلَاعُهُنَّ علی جَمرٍ مِنَ النُّوَبِ
۲۰. و (اَلعادیاتِ) منَ الفُسطاطِ ضابِحَةً وَ (المُوریاتِ) زِنادَ الحُزنِ فی لَهَبِ

۱. و همین‌که پروردگارش بر آن کوه تجلّی کرد آن را با خاک یکسان ساخت و موسی بیهوش افتاد. (اعراف (۷): ۱۴۳)
۲. خداوند فرمود: ای عیسی من بازگیرنده تو و فرابرنده تو، سوی خویش و رهایی‌بخش تو از گروه کافرانم. (آل‌عمران (۳): ۵۵)
۳. شبّر، *ادب الطّف أو شعراء الحسین*ؑ، ج ۷، ص ۲۱۵.

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۲۱. و (المُرسلاتِ) مـن الأجفـانِ عَبرَتَهـا و (النّازعـاتِ) بُـرُوداً فـی یـدِ السَّـلَبِ
۲۲. و (الـذّاریاتِ) تُرابـاً فَـوقَ أرؤُسِـها حُزنـاً لِکُـلِّ صَـریعٍ بـالعَرا تَـرِبِ
۲۳. و رُبَّ مُرضِـعَةٍ مِـنهُنَّ قَـد نَظَـرَت رَضِـیعَها فـاحِصَ الـرِّجلَینِ فـی التُّـرِبِ
۲۴. تَشُـوطُ عَنـهُ و تَأتِیـه مُکابِـدَةً مِـن حالِـهِ وظَمَاهـا أعظَـمُ الکُـرَبِ
۲۵. فَقِـس (بِهـاجِرَ) ( إسـماعیلُ) أحزنَهـا مَتَـی تَشُـط عَنـهُ مِـن حَـرِّ الظَّمـا تَـؤُبِ
۲۶. وَمـا حَکَتهـا وَلا (أمُّ الکَلـیمِ) أسـی غَـداةَ فـی الـیمِّ ألقَتـهُ مـنَ الطَّلَـبِ
۲۷. هـذی إلَیهـا ابنُهـا قَـد عـادَ مُرتَضَـعاً و هـذاهِ قـد سُـقِی بالبـارِدِ العَـذِبِ
۲۸. فـأینَ هاتـانِ مِمَّـن قَـد قَضَـی عَطَشـاً رَضِـیعُها ونَـأی عَنهـا وَلَـم یـؤُبِ
۲۹. بَـل آبَ مُـذ آبَ مَقتُـولاً و مُنـتَهِلا مِـن نَحـرِهِ بِـدَمٍ کالغَیـثِ مُنسَـکِبِ
۳۰. شَـارَکنها بِعُمُـومِ الجِـنسِ و انفَـرَدَت عَـنهُنَّ فیمـا یخُـصُّ النَّـوعَ مِـن نَسَـبِ
۳۱. کانَـت تُرَجِّـی عَـزاءاً فِیـهِ بَعـدَ أبٍ لَـهُ فَلَـم تَحـظَ بِـابنٍ لا ولا بِـأبِ
۳۲. فَأصـبَحَت بِنَهَـارٍ لا ذُکَـاءَ لَـهُ وباتَـتِ اللَّیـلَ فِـی جَـوٍّ بِـلا شُـهُبِ
۳۳. وَصِـبیةٍ مَـن بنـی‌الزَّهـراءِ مُربَقَـةٍ بالحَبـلِ بَـینَ بنـی‌حَمَّالـةِ الحَطَـبِ
۳۴. کـأنَّ کُـلَّ فُـؤادٍ مِـن عَـدُوِّهُمُ صَـخرُ بـنُ حَـربٍ غَـدا یفرِیـه بـالحَرَبِ
۳۵. لَیـتَ الأُلـی أطعَمُـوا المِسـکِینَ قُـوتَهُمُ و تَالیِـهِ وَهُـم فِـی غَایـةِ السَّـغَبِ
۳۶. حتّی أتَی (هَل أتَی) فـی مَـدحِ فَضلِهُمُ مَـنَ الإلـهِ لَهُـم فِـی أشـرَفِ الکُتُـبِ
۳۷. یـرَونَ بِـالطَّفِّ أیتامـاً لَهُـم أسِـرَت یستَصـرِخُونَ مِـن الآبـاءِ کُـلَّ أبِـی
۳۸. وأرؤُسٍ سـائراتٍ بالرِّمـاحِ رَمَـی مَسـیرُها عُلَمـاءَ الـنَّجمِ بالعَطَـبِ
۳۹. تَـرَی نُجُومـاً لَـدی الآفـاقِ سـائرَةً غَیـرَ الَّتـی عُهِـدَت بِالسَّـبعَةِ الشُّـهُبِ
۴۰. کَواکِـبٌ فـی سَـمَا الهَیجـاءِ ثابِتَـةٌ سَـارَت، وَلکِـن بـأطرافِ القَنَـا السُّـلُبِ
۴۱. لَم أدرِ والسُّمرُ مُـذ نـاءَت بِهـا اضـطَرَبَت مِـن شِـدَّةِ الخَـوفِ أم مِـن شِـدَّةِ الطَّـرَبِ
۴۲. لَـا غَـروَ إن هَزَّهـا تِیـةٌ غَـداةَ غَـدَت مَشـارِقاً لِبُـدُورِ العِـزِّ والحَسَـبِ
۴۳. وأن تُـرَع فَلِمـا وَشـکاً لَـهُ نَظَـرَت مِـن حَطِّهـا بِصُـدُورِ القَـومِ واللَّبَـبِ
۴۴. وکَیـفَ لـم تَضـطَرِب والحـامِلُونَ لَهـا لَـم یبـقَ مِنهـا فُـؤادٌ غَیـرَ مُضـطَرِبِ
۴۵. لِعُظمِ مـا شـاهَدُوا یـومَ الطُّفُـوفِ، فَهُـم یرَونَـهُ فـی بَعیـدِ العَهـدِ عَـن کَثَـبِ
۴۶. بُعـداً لِقـومٍ أبـادُوا خِصـبَ رَبعِهِـمُ فَأصـبَحُوا بَعـدَهُم فِـی مَربَـعٍ جَـدِبِ
۴۷. والقـاتِلِینَ لِسـاداتٍ لَهُـم حَسَـداً عَلَـی عُلَـی الشَّـرَفِ الوَضَّـاحِ والحَسَـبِ
۴۸. والفَضـلُ آفَـةُ أهلِیـهِ، و یوسُـفُ فـی غَیابَـةِ الجُـبِّ لَـولا الفَضـلُ لَـم یغِـبِ
۴۹. وصَـفوَةُ اللهِ لَـم یسـجُد لَـهُ حَسَـداً إبلـیسُ لَمَّـا رَأی مِـن أشـرَفِ الرُّتَـبِ
۵۰. یـا سَـادِتی یـابَنی الهـادی و مَـن لَهُـمُ بَثّـی و حُزنـی إذا مـا ضَـاقَ دَهـرِی بِـی
۵۱. نَـدَبتُکُم فَـأجِیبُونِی، فَلَسـتُ أرَی سِـواکُمُ مُسـتَجِیباً صَـوتَ مُنتَـدِبِ



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۵۲. فَـأنتُمُ کاشِـفُوا البَلـوَی، و عِنـدَکُمُ صِـدقُ الأمـانِی فَلَـم تَکـذِب وَلَـم تَخِـبِ
۵۳. أَلَسـتُمُ جَعَـلَ البـارِی بِیُمـنِکُمُ رِزقَ الخَلائـقِ مِـن عُجـمٍ و مِـن عَـرَبِ؟!
۵۴. بَـل أنـتُمُ سَـبَبٌ بـالعَرشِ مُتَّصِـلٌ لِکُـلِّ ذِی سَـبَبٍ أو غَیـرِ ذِی سَـبَبِ[1]

**ترجمه قصیده**

۱. اندوهی چون اندوه یعقوب، پیوسته در دلم شعله‌ور است؛ اما نه برای خون دروغین، بلکه برای کسانی که در برابر دیدگانم به خاک و خون غلتیدند.

۲. برای جوانانی عدنانی که پدرشان آنان را برای جهاد به میدان جنگ فرستاد، نه برای بازی کردن به صحرا.

۳. آنان که شمشیرهای تابناک به رویشان آغوش گشود، نه زنان سپیدروی زیبا.

۴. همان کسانی که جان‌های بی‌نظیر خود را به خدا بخشیدند، تا آنکه جان‌هایشان در میان شمشیرها و نیزه‌ها از تن جدا شد.

۵. به اجسادشان نگاه کن و ببین که بدن آنان ـ نه پیراهن و لباس‌هایشان ـ از پیش‌رو با شمشیر شکافته است.

۶. همگی چون ایوب‌ﷺ آسیب دیدند، ولی قدم‌های استوارشان جز به‌سوی حوض کوثر، به‌سوی دیگر متمایل نشد.

۷. و آنگاه که زخمی شدند، این رحمت خداوند بود که به پرستاری از ایشان پرداخت. بنابراین، مجبور نشدند که با خشم، سوگندی یاد کنند.

۸. در کربلا چنان به جهاد روی آوردند، و چنان به آتش جنگ مانوس بودند که شهاب‌های ایجادشده از شمشیرهایشان شهاب‌های آسمان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد.

۹. به‌سوی جهاد شتافتند درحالی‌که شمشیرهای درخشان خود را به‌دست گرفته و جز یاری خداوند آرزویی نداشتند.

۱۰. با شمشیرهایشان سر شیران بیشه جنگ را، چنان از تن جدا کرده و بر زمین می‌ریختند که گویی موسی‌ﷺ با چوب دستی خود از درختان برای گوسفندانش برگ می‌ریزد.

۱۱. آری آنان چنان‌اند که اگر میان گروهی از دشمنان شمشیر کشند، سرهای دشمنان، روی خاک به سجده می‌افتد.

۱۲. صحنه کارزار از غبار گیرودار، چون شب دیجور گردیده و آفتاب شمشیرهای بنی‌هاشم در آن عرصه هولناک، از میان تاریکی‌ها طلوع کرده است.

۱۳. شمشیرهاشان تا می‌توانست از پاره پاره‌های بدن دشمنان خدا، برای پرندگان خوراک فراهم ساخت.

۱۴. و در کربلا به رودخانه‌ای امتحان شدند که هرکس از آب آن می‌نوشید، از شهادت دور و محجوب می‌گردید.

---

۱. صالح الکواز، *دیوان الشیخ صالح الکواز*، ص ۲۷ ـ ۲۴.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۱۵. کام خشک و ملتهب آنان، حتی به یک جرعه از آن آب هم مرطوب نشد.
۱۶. تا آنکه همگی شهید شدند و هریک سکینه‌ای از خداوند شدند، در تابوتی که از جنس رمل‌های تافته بود نه از چوب.
۱۷. بگذار طالوت هم بر بقیه بگرید و بازمانده‌ای که داود با آن پیروزی را به‌دست آورد.
۱۸. آن بازمانده‌ای که فرشتگان پیش از این، او را بر سر دست‌هایشان می‌بردند، اکنون بر شتر بی‌جهاز با دست‌های بسته اسیر است.
۱۹. چشمش از دیدن بانوانی که اشک‌هایشان سرازیر شده و سینه‌هاشان به‌جای قلب، کانونی از آتش شعله‌ور از فاجعه را در خود گرفته، خیره مانده است.
۲۰. بانوانی که از خیمه‌گاه، نفس‌زنان و دوان‌دوان می‌گریزند و جرقه‌های اندوه و غم، از داخل آتش قلب‌هایشان می‌جهد.
۲۱. بانوانی که از ابر پلک‌های خود، پیاپی باران اشک جاری کرده‌اند و دزدان، پوشش حجابشان را از آنان با قساوت جدا می‌کنند.
۲۲. بانوانی که از اندوه بر کشتگان برهنه، بر خاک افتاده و خاک‌آلود، خاک بر سر می‌فشانند.
۲۳. چه‌بسا زن شیردهنده‌ای از ایشان، کودک شیرخوارش را می‌بیند که از تشنگی با پاهای کوچکش خاک را می‌خراشد.
۲۴. با رنج از کودکش دور می‌شود و باز نزد او برمی‌گردد، درحالی‌که از رنج کشیدن فرزند و تشنگی خویش، بالاترین اندوه‌ها را در جان خود دارد.
۲۵. گویا که هاجر است که برای اسماعیل﵇ محزون شده است، آنگاه که از چیرگی تشنگی از او دور می‌شود و بلافاصله باز به‌سویش برمی‌گردد.
۲۶. این اندوه حتی با اندوه مادر موسی﵇ نیز، آن هنگام که دشمنان در جستجوی موسی﵇ بودند و مادرش او را به دریا انداخت، برابر نیست.
۲۷. موسی﵇ به آغوش مادر بازگردانده شد و شیر او را نوشید، و فرزند آن دیگری (اسماعیل﵇) از آب سرد و زلال سیراب شد.
۲۸. مادر آن کودکان کجا و مادر این کودک (علی‌اصغر﵇) کجا؟ کودکی که با تشنگی شهید شد و از آغوش مادر دور گردید و هرگز بازنگشت.
۲۹. آری بازگشت، اما وقتی که کشته شده و از باران سرشار خون گلویش، سیراب شده بود.
۳۰. هاجر و مادر موسی﵇ در جنس مصیبت با رباب مشترکند، ولی نوع مصیبت، رباب را در میان آنان بی‌نظیر ساخته است.

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۳۱. این زن امیدوار بود که کودکش موجب تسلای او بعد از شهادت پدرش باشد، ولی نه از فرزند نصیبی یافت و نه از پدر.

۳۲. و چنین گردید که او در روز، بی‌خورشید ماند و در شب، بی‌ستاره.

۳۳. اندوهگینم به‌خاطر فرزندانی از زهرای اطهر﵄ که طناب اسارت بر گردنشان بسته شده و در محاصره فرزندان (حمّالة الحطب) هستند.

۳۴. در سنگدلی گویا دل دشمنان آنها، چون دل (صخر بن حرب) پر از کینه بود، تا جایی که می‌خواست از غیظ پاره‌پاره شود.

۳۵. ای کاش! کسانی که در وقت افطار، به مسکین و یتیم و اسیر طعام ناچیز خود را دادند، درحالی‌که خودشان در نهایت گرسنگی بودند؛

۳۶. تا آنکه سوره (هل أتی) از جانب خدا در شریفترین کتاب الهی در مدح آنان نازل شد؛

۳۷. می‌دیدند که در صحرای طف (کربلا)، یتیمانشان به اسارت گرفته شده‌اند، درحالی‌که فریاد می‌زنند و از پدران آزاده خود که زیر بار ظلم نرفتند، کمک می‌طلبند.

۳۸. اندوهگینم برای سرهایی که بر نیزه‌ها در حرکتند، و مسیر آنها منّجمان را به حیرت و عجز واداشته است.

۳۹. آنها ستاره‌هایی را می‌بینند که در افق حرکت می‌کنند و غیر از هفت ستاره شناخته‌شده هستند.

۴۰. ستاره‌هایی که در آسمان جنگ ثابت بودند، و اینک به‌وسیله نیزه‌ها به حرکت درآمده و سیاره گشته‌اند.

۴۱. نمی‌دانم نیزه‌ها وقتی که از عظمت سرها به جلو یا عقب متمایل می‌شوند، از شدت ترس است یا از زیادی غرور؟

۴۲. البته عجیب نیست اگر این نیزه‌ها از شدت غرور به اهتزاز درآمده باشند، زیرا جایگاه طلوع ماه‌های عزّت و نجابت گشته‌اند.

۴۳. و اگر اهتزازشان از هراس باشد، باز هم بعید نیست؛ زیرا اندکی قبل دیده‌اند که صاحبان این سرهای ماه‌سیما به سینه‌ها و گلوگاه‌های دشمن چگونه نیزه می‌زدند.

۴۴. چگونه این نیزه‌ها نلرزند، درحالی‌که قلب حمل کنندگان آنها از تپش شدید اضطراب، هنوز نایستاده است.

۴۵. این لرزش قلب‌ها از هول چیزهایی است که در روز جنگ طف مشاهده کرده‌اند که هرچه از آن بگذرد و دور شوند، باز هم آن را نزدیک خود می‌یابند.

۴۶. نفرین باد بر قومی که بوستان سرسبز سرزمینشان را نابود کردند و آنگاه خود در کویر ماندند.

۴۷. نفرین باد بر کسانی که پیشوایان خود را از حسدی که به شرف بلند و نجابت آشکار آنان داشتند، کشتند.

۴۸. آری فضل، آفت صاحبان فضیلت است. یوسف اگر دارای فضیلت نبود در چاه نمی‌افتاد.

۴۹. آدم برگزیدهٔ خدا بود و ابلیس از روی حسد به بلندی شرف و مقام او سجده نکرد.

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۵۰. ای سروران من، از فرزندان پیامبرﷺ ای کسانی که اندوه و حزن خود را هنگام دلتنگی از روزگار با آنان در میان می‌گذارم.
۵۱. از شما یاری می‌جویم پس پاسخم دهید، زیرا من کسی جز شما را برآورندهٔ حاجت خویش نمی‌بینم.
۵۲. شما برطرف‌کننده گرفتاری‌ها هستید و آرزوهای راستین را برآورده می‌کنید و کسی از نزد شما بدون روا شدن حاجت، بازنمی‌گردد و مأیوس نمی‌شود.
۵۳. آیا شما آنان نیستید که خداوند رزق آفریدگان را به برکت شما نازل می‌کند؟
۵۴. آری خداوند شما را وسیله اتصال مردم به‌سوی خدا قرار داده، چه آنان که دارای وسیله‌اند و چه آنان که وسیله‌ای ندارند.

**شرح قصیده**

۱. لِی حُزنٌ یعقوبَ لا ینفَکُّ ذا لَهَبِ  لِصُرَّعٍ نُصبَ عَینی لَا الدَّمِ الکَذِبِ

اشاره‌ای است به آیه ۱۸ سوره یوسفؑ «وَجاؤوا و علی قَمیصِهِ بدَمٍ کَذِبٍ؛ و خونی دروغین را بر پیراهن او آوردند.» برادران یوسف پس از آنکه وی را در چاه انداختند، پیراهن او را با خون دروغینی (خون گوسفند) آغشتند و نزد یعقوبؑ آوردند و گفتند این پیراهن خونی یوسف است که گرگ او را خورد.

یعقوب فرزند اسحاق و نوه ابراهیمؑ است. او را به‌جهت شدت عبادت، اسرائیل (بنده خدا) و فرزندان وی را بنی‌اسرائیل می‌گفتند. یعقوب دوازده پسر داشت که تمام شاخه‌های بنی‌اسرائیل به ایشان منتهی می‌گردد. داستان او و انبیای از نسل او دست‌مایه اصلی حکایات عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) است. اگرچه حکایات تاریخی بنی‌اسرائیل و ازجمله داستان یوسف در کتاب مقدس دستکاری شده، اما در مواردی با آنچه در قرآن آمده شباهت‌های فراوان دارد.[۱]

داستان یعقوب و فرزندش یوسف، چنان زیبا و تأثیرگذار است که ذهن و زبان بسیاری از عارفان و شاعران بزرگ را به خود مشغول کرده و برخی از عبارات ایشان از امثال سائره[۲] گردیده است؛ سعدی می‌گوید:

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی  روا بود که ملامت کنی زلیخا را[۳]

و نیز حافظ می‌فرماید:

---

۱. *کتاب مقدس*، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب سی و هفتم، ص ۸۲ ـ ۵۷.
۲. جمله مختصری است به نظم یا نثر که مشتمل بر پند و اندرز، دستور یا قاعده اخلاقی خاصی بوده و به صورت مثل بین مردم رایج گردیده است. ضرب‌المثل‌های رایج بین مردم.
۳. *کلیات سعدی*، غزل ۵، ص ۳۰۷.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور　　کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور[۱]

شاعر، اندوه خود را با یعقوب﵇ تشبیه کرده است؛ با این تفاوت که اگر یعقوب برای شایعه دروغ قتل یکی از فرزندانش چنان اندوهگین بود که چشمان خود را از دست داد ـ با آنکه می‌دانست که او را نکشته‌اند ـ پس شاعر برای قطعه قطعه شدن جمعی از فرزندان رشید رسول خدا ﷺ که در کربلا به خاک و خون غلتیدند چه باید بکند؟

شاید شاعر در بیان این اندوه به روایتی نظر داشته که در آن آمده است: امام زین‌العابدین﵇ پس از واقعه کربلا تا هنگام شهادتش پیوسته گریان بود. به او گفتند ای پسر پیامبر خدا ﷺ از بس گریستی، خود را هلاک کردی، قدری خودداری کن. فرمود: وای بر شما! یعقوب دوازده پسر داشت و تنها یکی از ایشان را گم کرد و حال آنکه می‌دانست او زنده است، آنقدر گریه کرد که چشمانش نابینا گردید؛ من چگونه گریه نکنم درحالی‌که هجده نفر از خاندان مرا در برابر چشمم کشتند که به خدا قسم برای هیچ‌کدام آنها در روی زمین مثل و مانندی نبود.[۲]

۲. و غِلمَةٍ من بنی‌عَدنانَ أرسَلَها　　للجِدِّ والدُها فی الحَربِ لا اللَّعِبِ

نسب رسول خدا ﷺ به عدنان می‌رسد که از اولاد اسماعیل فرزند بزرگ‌تر ابراهیم﵇ است. بنابراین، اولاد پیغمبر ﷺ که در کربلا شهید شدند، عدنانی هستند. درحقیقت شاعر می‌خواهد بگوید: اگر بنی‌اسرائیل اولاد حضرت ابراهیم‌اند و این برای ایشان شرافت است، آل محمد﵈ نیز از اولاد ابراهیم‌اند، با این شرافت برتر که جدشان اسماعیل ذبیح‌الله است و بین اسماعیل و امام حسین﵇ در ذبیح بودن ایهام زیبایی است.

همچنین این بیت به آیه ۱۲ سوره یوسف اشاره دارد: «أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا یرْتَعْ وَ یلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ برادران یوسف به پدرشان یعقوب گفتند: فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما نیک نگهدار او خواهیم بود.» شاعر می‌گوید اگر یعقوب فرزندش یوسف را برای بازی و سلامتی فرستاد، اما فرزندان رسول خدا ﷺ برای جهاد با دشمن و کشته شدن فرستاده شدند.

(در این بیت با استفاده از واژه‌های حرب و لعب از آرایه ادبی تضاد استفاده شده است)

۳. و مَعشَرٍ راوَدَتهُم عن نُفُوسِهِمُ　　بِیضُ الضُّبَا غیرُ بِیضِ الخُرَّدِ العُرُبِ
۴. فَأنعَمُوا بِنُفُوسٍ لاعَدِیلَ لهَا　　حتَّی أُسِیلَت علی الخِرصانِ والقُضُبِ

۱. *دیوان حافظ*، ص ۲۵۵.
۲. ابن‌قولویه، *کامل الزیارات*، ح ۳۰۷، ص ۲۱۳.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

در قرآن آمده کاروانی که از کنار چاه می‌گذشت، به طلب آب، دلو در چاه افکندند و یوسف بیرون آمد. آنها او را به‌عنوان برده در مصر به قیمتی ناچیز فروختند و عزیز مصر او را خرید. یوسف در قصر عزیز مصر بالید و به سن جوانی رسید و چون زیبایی شگفت‌انگیزی داشت، همسر عزیز مصر، دل در او بست، ولی یوسف که به عنایت ربّانی معصوم بود، از او دوری می‌جست. لاجرم روزی همسر عزیز مصر او را به قصر خواست و درها را بست و وی را به خود خواند.

قرآن در آیه ۲۳ سوره یوسف به این مطلب اشاره دارد: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيتَ لَكَ ...؛ و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود از او کام خواست و درها را بست و گفت: پیش آی که از آن توأم.»

شاعر می‌گوید: اگر زلیخا که زنی زیبا بود، یوسف را به خویش خواند و برایش آغوش کامجویی گشود، ولی در کربلا شمشیرهای تابناک و سپید، فرزندان رسول خدا ﷺ را به خویش خواندند و بر آنها آغوش مرگ گشودند.

۵. فانظُر لأجسادِهِم قَد قُدَّ مِن قُبُلٍ  أعضاؤُها لا إلى القُمصانِ والأُهُبِ

یوسف که به نیروی نبوت، برهان الهی را می‌نگریست، از چنگ زلیخا گریخت و به‌سوی در شتافت، اما زلیخا پیراهن یوسف را از پشت کشید و پیراهن پاره شد.

قرآن در آیه ۲۵ همین سوره می‌فرماید: «وَاستَبَقَا البابَ وَقَدَّت قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ؛ و هر دو به‌سوی در پیش تاختند و زن، پیراهن او را از پشت درید.»[۱]

شاعر می‌گوید، اگر پیراهن یوسف ﷺ برای کامجویی زلیخا از پشت دریده شد، اما نگاه کن به جوانان هاشمی که نه لباس‌هایشان، بلکه اجسادشان همه از پیش‌رو با شمشیرهای آخته، پاره پاره گردیده است؛ زیرا آنان هرگز پشت به دشمن نکرده و فرار نمی‌کنند.

۶. كُلٌّ رأى ضُرَّ أيوبٍ فَما رَكَضَت  رِجلٌ لَهُ غيرَ حَوضِ الكَوثَرِ العَذِبِ

این بیت به داستان ایوب ﷺ اشاره دارد.

ایوب از انبیای بنی‌اسرائیل است که شرح احوال او در عهد عتیق[۲] و در قرآن کریم آمده است. شاعر دلاوران خداجوی کربلا را در تحمل زخم‌ها و آسیب‌ها، با ایوب ﷺ مقایسه کرده، با این تفاوت که اگر ایوب ﷺ از چشمه‌ای در دنیا برای رهایی از آلام خویش بهره‌مند گردید. اما خداجویان کربلا جز از چشمه

۱. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۹، ص ۳۰۸.

۲. *کتاب مقدس*، عهد عتیق، کتاب ایوب، ص ۸۲۹ ـ ۷۸۵.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

کوثر بهشت که برترین چشمه‌هاست و جز از کف ساقی ولایت یعنی حضرت امیرالمومنین علی﵇ ننوشیدند.

اشاره به آیه ۴۲ از سوره ص است: «اُرکُض برجلِکَ هذا مُغتَسَلٌ بارِدٌ و شَرابٌ؛ بدو گفتیم با پای خود بر زمین بکوب، اینک شستنگاهی سرد و نوشیدنی‌یی (نوشین).»

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن آمده است: در سوره نساء آیه ۱۶۳، در سوره انعام آیه ۸۴ تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفا شده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می‌کند، برخلاف تورات کنونی که او را در زمره پیامبران نشمرده، بلکه بنده‌ای متمکن و نیکوکار، دارای اموال و فرزندان بسیار می‌داند.

در سوره انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ توضیح کوتاهی درباره زندگی او آمده، اما در آیات مورد بحث از «سوره ص» مشروح‌تر از هر جای دیگر قرآن، شرح حال او ضمن چهار آیه بیان شده است.

۷. قامَت لَهُم رَحمَةُ البارِی تُمَرِّضُهُم  جَرحی فَلَم تَدعُهُم لِلحِلفِ والغَضَبِ

به آیه ۴۴ از سوره ص اشاره دارد: «وَخُذ بَیدکَ ضِغثاً فَاضرِب به ولا تَحنَث انّا وَجَدناهُ صابراً ...؛ و دسته‌ای گیاه در کف بگیر و با آن (یک‌بار همسرت را ) بزن و سوگند مشکن، به‌راستی ما او را شکیبا یافتیم ... .»

در داستان ایوب آمده که چون گرفتار بلا گردید، همه، بجز همسرش او را ترک کردند. اتفاقاً روزی همسر وی نیز به غیر عمد او را آزرده ساخت. ایوب قسم یاد کرد که چون بهبود یابد، وی را صد ضربه چوب زند، اما بعداً متوجه شد که خطای وی عمدی نبوده است؛ پس خداوند به او فرمود که صد چوب نازک را دسته کرده و با آن یک‌بار او را بزند تا قسم خود را نشکند.[۱]

شاعر می‌گوید: اگر ایوب به‌سبب بلا قسم یاد کرد؛ شهدای کربلا بلای سخت‌تری را تجربه کردند، اما سوگندی نخوردند.

۸. وآنِسینَ مِنَ الهَیجاءِ نارَ وَغی  فی جانِبِ الطَّفِّ تَرمِی الشُّهبَ بالشُّهُبِ

این بیت به آیه ۱۰ از سوره طه اشاره دارد: «إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ؛ آن هنگام که آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم باشد که از آن شعله‌ای بیاورم یا با آتش رهنمودی بیابم.»

شاعر می‌گوید: جوانان هاشمی عظمت جهاد در راه خدا را از دور می‌نگریستند، سپس بی‌محابا چون موسی که در طلب نور بر آمد، در طلب جهاد برآمدند و در این راه چنان کوشیدند که برق شمشیرهایشان، چون شهاب‌های آسمان درخشنده بود.

۹. فیمَّمُوها وَفی الأیمانِ بِیضُ ضُباً  وَما لَهُم غَیرُ نَصرِاللهِ مِن إِرَبِ

۱. مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱۹، ص ۲۹۴.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

اشاره است به آیه ۱۷و ۱۸ سوره طه: «وَمَا تِلْكَ بِيمِينِكَ يا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَايَ؛ و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت: چوب دست من است ... .»

شاعر شمشیرهای شهدای کربلا را به عصای موسی تشبیه کرده است. عصای موسی، معجزه رسالت او بود و توانست با آن، بر فرعون و سپاهیانش غلبه کند و شمشیرهای شهدای کربلا، توانست اسلام واقعی را به همه تاریخ نشان دهد و انحراف را از دین رسول خداﷺ بزداید. همان‌گونه که امام حسین‌ؑ فرمود که برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر قیام کرده است.

۱۰. تَهُشُّ فِيهَا علَى آسَادِ مَعرَكَةٍ هَشَّ الكَلِيمِ علَى الأغنَامِ لِلعُشُبِ

این بیت به آیه ۱۸ سوره طه اشاره دارد: «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى؛ گفت: چوب دست من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌ریزم و مرا بدان نیازهایی دیگر است.»

شاعر می‌گوید: اگر موسیؑ از عصای خود حوائج مختلف می‌جست، اما جوانان هاشمی و اصحاب کربلا از شمشیری که به کف گرفته بودند، تنها یک حاجت می‌طلبیدند و آن، رضای خداوند بود و بس. و اگر موسیؑ با چوب دستی خود برای گوسفندان از درخت برگ می‌ریخت، این مجاهدان با شمشیر خود سر دشمنان خدا را چون برگ روی زمین می‌ریختند.

۱۱. إذا انتَضَوها بجَمعٍ من عَدُوِّهُمُ فَالهامُ ساجِدةٌ مِنها علَى التُّرُبِ

اشاره به آیه ۶۹ و ۷۰ سوره طه است: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ ... فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا؛ پروردگار فرمود: و آنچه در کف داری بیفکن ... آنگاه جادوگران از سجده ناگزیر شدند.»

در داستان موسی آمده است که خداوند موسی و هارون را به‌سوی فرعون فرستاد ... موسی فرعون را به‌سوی حق دعوت کرد. فرعون گفت: «ای موسی! آیا نزد ما آمده‌ای که ما را با جادوی خویش از سرزمین‌مان بیرون برانی؟! ما نیز جادویی مانند آن برای تو می‌آوریم، پس در جایگاهی هموار میان ما و خود وعده‌ای بگذار که در آن نه ما خلاف ورزیم و نه تو. گفت: وعده ما با شما روز جشن آرایش، و آنکه مردم در روز روشن گردآوری شوند. آنگاه فرعون بازگشت و همه تدبیر خود را فراهم آورد، سپس (به وعده‌گاه) آمد. موسی به آنان گفت: «وای بر شما! بر خدا دروغی نبندید که شما را با عذابی نابود کند و هرکس که دروغ بافد، نومید خواهد شد. آنها در کارشان میان خویش به کشمکش برخاستند؛ و نهانی به رازگویی پرداختند.

گفتند: بی‌گمان این دو جادوگرند، برآنند تا شما را با جادویشان از سرزمین‌تان بیرون برانند و آئین برتر شما را از میان ببرند!



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

پس در تدبیرهایتان هم‌داستان شوید، سپس در یک صف درآیید که امروز هرکس برتری یابد، رستگار است.

(ساحران) گفتند: «ای موسی! یا باید تو بیفکنی یا ما نخستین کسی باشیم که می‌افکند. گفت: (خیر) بلکه شما بیفکنید! ناگهان از اثر، جادوی آنان به نظرش آمد که ریسمان‌ها و چوب‌دست‌هایشان می‌شتابد. موسی در خویش ترسی یافت. (مبادا مردم گمراه شوند)! گفتیم: نترس! که بی‌گمان این تویی که برتری! و آنچه در کف داری بیفکن تا آنچه برساخته‌اند فروخورد که هرچه برساخته‌اند نیرنگ جادوگری است؛ و جادوگر هرجا آید، کامیاب نمی‌گردد.

(موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها برساخته بودند بلعید.) آنگاه جادوگران از سجده ناگزیر شدند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.»[1]

شاعر می‌گوید: دلاوران واقعه نینوا به هر طرف که حمله می‌کردند، سرهای دشمنان را از بدنشان جدا می‌نمودند و گویی آن سرها در برابر این دلیران به سجده می‌افتاد.

تشبیه دشمنان به ساحران و شکست آنان در برابر موسی، درحالی‌که برای مقابله و نابودی جبهه حق، گرد آمده بودند و ... بسیار زیبا است.

۱۲. و مُولِجینَ نَهارَ المَشرِفیةِ فی لیلِ العَجاجَةِ یومَ الرَّوعِ والرَّهَبِ

اشاره است به آیه ۲۷ سوره آل عمران: «تُولِجُ اللَّیلَ فِي النَّهارِ و تُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّیلِ ...؛ از شب می‌کاهی و به روز می‌افزایی و از روز می‌کاهی و به شب می‌افزایی ... .»

تابلویی که شاعر در اینجا ترسیم کرده، با الهام از آیه فوق است و می‌گوید: از شدت نبرد و برخاستن غبار، گویی شب فرا رسیده و برق شمشیر دلاوران کربلا، چون آفتاب از ورای تاریکی‌ها در حال طلوع است.

۱۳. وَرَازِقی الطَّیرِ ما شاءَت قَواضِبُهُم مِن کُلِّ شِلوٍ مِنَ الأعداءِ مُقتضَبِ

اشاره به آیه ۴۱ سوره یوسف علیه‌السلام دارد: «یا صاحِبَيِ السِّجن اما اَحَدُکُما فَیسقي ربَّهُ خَمراً و اما الاخَرُ فَیصلَبُ فَتَاکُلُ الطَّیرُ مِن رَأسِهِ ...؛ یوسف گفت: ای دو یار زندان ! اما تعبیر خواب یکی از شما این است که به سرور خود باده می‌نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سرش خواهند خورد ... .»

این بیت اشاره به قسمتی دیگر از زندگی یوسف علیه‌السلام دارد، آن هنگام که زندان را بر خواسته ناروای زن عزیز مصر ترجیح داد و درنتیجه زندانی شد. در زندان دو هم بند وی، هرکدام خوابی دیدند و از وی تعبیر خواب خود را خواستار شدند. یوسف همان‌گونه که آیه فرموده خواب ایشان را تعبیرکرد.

---

۱. موسوی گرمارودی، *ترجمه قرآن کریم*، طه (۲۰): ۷۰ ـ ۵۷.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

شاعر با اشاره به آیه می‌گوید: سلحشوران نینوا با شمشیرهایشان تا مـی‌توانسـتند از پـاره‌پـاره‌هـای بـدن دشمنان خدا برای پرندگان خوراک فراهم ساختند.

۱۴. و مُبتَلَـــینَ بنَهـــرٍ مـــا لِـــوارِدِهِ مـــنَ الشَّـــهادَةِ غیـــرُ البُعـــدِ والحُجُـــبِ
۱۵. فلَـــن تَبُـــلَّ ولا فـــی غَرفَـــةٍ أبَـــداً منـــهُ غَلیـــلَ فُـــؤادٍ بالظَّمـــا عَطِـــبِ

این ابیات به آیه ۲۴۹ بقره اشاره می‌کند: «فَلَمَّا فَصَلَ طالوتُ بالجُنُودِ قالَ اِنَّ اللهَ مُبتَلیکُم بنَهرٍ فَمَن شَـرِبَ منـهُ فَلَیسَ مِنّي و مَن لَم یطعمهُ فَاِنَّهُ مِنّي الا مَنِ اغتَرَفَ غُرفَةً بیدِهِ. فَشَرَبوا الا قلیلاً؛ و چـون طـالوت بـا سـپاه از شـهر بیرون رفت گفت: خداوند شما را به آب جویباری می‌آزماید، هرکه از آن بنوشد از من نیست و هرکه نخورد بـا من است، مگر آنکه تنها کفی از آن برگیرد. باری، همه جز اندکی از آن نوشیدند.»

داستان طالوت در قرآن در سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ آمده است.

شاعر با مقایسه شهیدان کربلا و سپاه طالوت، می‌گوید: اگر افراد مؤمن سپاه طالوت حـداقل یـک مشـت آب نوشیدند، اما دلیران مؤمن کربلا به رودخانه‌ای امتحان شدند که هرکس از آب آن می‌نوشـید، از شـهادت دور می‌گردید؛ لذا کام خشک و ملتهب آنان حتی به یک جرعه از آن آب هم، مرطـوب نشـد. اینجاسـت کـه عظمت کار شگفت حضرت قمر بنی‌هاشم که با تشنگی فراوان وارد شریعه فرات شد، اما حتی یک جرعه هـم ننوشید، بیشتر آشکار می‌شود.

۱۶. حتّـــی قَضَـــوا فغَـــدا کُـــلٌّ بمَصـــرَعِهِ سَـکِینةً وَسـطَ تـابُوتٍ مَـنَ الکُثُـبِ
۱۷. فَلیبـکِ (طـالوتُ) حُزنـاً لِلبقِیـةِ مَـن قَـد نـالَ (داوُدُ) فیـهِ أعظَـمَ الغَلَـبِ
۱۸. أضـحی وکانَـت لـهُ الأمـلاکُ حاملـةً مُقَیـداً فَـوقَ مَهـزُولٍ بـلا قَتَـبِ

اشاره به آیه ۲۴۸ سوره بقره است: «وقالَ لَهُم نبیهُم اِنَّ آیهَ مُلکِهِ اَن یأتیکُم التّابوتُ فیه سَـکینهٌ مِـن رَبّکُـم و بقیهٌ مّمّا تَرَک آلُ موسی و آلُ هرونَ تَحملُهُ الملائکهُ ...؛ پیامبرشان به آنان (بنی‌اسرائیل) گفت: نشـانه پادشـاهی او (طالوت) اینست که تابوت (عهد) نزدتان خواهد آمد که در آن آرامشی ازسوی پروردگارتان (نهفته) است و نیز بازمانده‌ای از آنچه از خاندان موسی و هارون برجای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند..].»

شاعر با اشاره به آیه فوق، امام سجاد﵇ را که تنها بازمانده خاندان پیامبرﷺ است، بـه بازمانـده میـراث خاندان موسی﵇ و هارون﵇ تشبیه می‌کند. پیروزی نهضت امام حسین﵇ با بقای امـام سـجاد و حضـرت زینب﵄ به‌دست آمد و داود هم به‌سبب بقیه و میراث به پیـروزی رسـید، امـا اوضـاع بازمانـده آل محمـد﵈ آن‌قدر رقت‌بار بود که باید طالوت پیامبر هم بر وی بگرید.

اگر صندوق عهد را که میراث موسی﵇ بود فرشتگان حمل مـی‌کردنـد، بازمانـده آل محمـدﷺ را کـه

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

حجت خدا و ارزشمندتر از صندوق عهد بود، در زنجیر اسارت بر شتر بی‌جهاز حمل کردند.

۱۹. یرنُـو إلـی (النّاشِـراتِ) الـدَّمعَ طاوِیـةً  أضـلَاعُهُنَّ علـی جَمـرٍ مِـنَ النُّـوَبِ

اشاره است به آیه ۳ از سوره مرسلات: «والنّاشرات نشراً؛ سوگند به بادهای گستراننده ابرها.»

شاعر در این بیت و دو بیت بعد علاوه‌بر تلمیح، پاره‌ای از واژه‌های قرآن را تضمین کرده است. وی واژه های (الناشرات) و (العادیات) و (الموریات) و (المرسلات) و (النازعات) و (الذاریات) را که آیات کریمه قرآنی است، درباره اشک‌های گسترده و ریزان بانوان اسیر کربلا و آتش فروزان قلب‌هایشان و ... به زیبایی هرچه تمام‌تر به‌کار گرفته است.

۲۰. و (اَلعادیاتِ) مِـنَ الفُسطاطِ ضابِحَةً  وَ (المُوریاتِ) زِنادَ الحُزنِ فی لَهَبِ

این بیت اشاره به آیه ۱ و ۲ از سوره والعادیات دارد: «وَالعادیات ضبحا فالموریات قدحا ...؛ سوگند به آن اسبان دونده که نفس زنان تاختند و به اسبان اخگرفروز با سُم از سنگ راه ... .»

۲۱. و (المُرسلاتِ) من الأجفانِ عَبرَتَها  و (النّازعاتِ) بُرُوداً فی یدِ السَّلَبِ

اشاره است به آیه ۱ از سوره مُرسلات: «وَالْمُرسَلاتِ عُرفاً؛ سوگند به فرستادگان پیاپی.» و اشاره است به آیه ۱ از سوره نازعات: «والنّازعاتِ غَرقاً؛ سوگند به بیرون کشندگان (جان کافران) به سختی.»

۲۲. و (الـذّاریاتِ) تُراباً فَـوقَ أرؤُسِـها  حُزنـاً لِکُـلِّ صَـریعٍ بـالعَرا تَـرِبِ

اشاره است به آیه ۱ از سوره والذاریات: «وَالذّارِیاتِ ذَرواً؛ سوگند به بادهای ابرگستر.»

۲۳. و رُبَّ مُرضِـعَةٍ مِـنهُنَّ قَـد نَظَـرَت  رَضِـیعَها فـاحِصَ الـرِّجلَینِ فـی التُّـرِبِ
۲۴. تَشُـوطُ عَنـهُ و تَأتِیـه مُکابِـدَةً  مِـن حالِـهِ وظَمَاهـا أعظَـمُ الکُـرَبِ
۲۵. فَقِس (بِهاجِرَ) ( إسـماعیلُ) أحزنَهـا  مَتَـی تَشُـط عَنـهُ مِـن حَـرِّ الظَّمـا تَـؤُبِ

این سه بیت اشاره است به آیه ۳۷ سوره ابراهیم علیه السلام دارد: «ربّنا اِنّي اَسکَنتُ مِن ذُرِیتّي بوادٍ غَیر ذي زَرعٍ عندبیتک المُحَرَّم ...؛ پروردگارا من برخی از فرزندانم را در درّه‌ای کشت‌ناپذیر، نزدیک خانه محترم تو جای دادم ... .»

در روایات آمده که چون ابراهیم علیه السلام، هاجر و کودک خردسالش اسماعیل را در دره بی‌آب و علف مکه گذاشت و خود به طرف فلسطین بازگشت، هاجر و کودکش از تشنگی بی‌تاب شدند و هاجر در جستجوی آب به‌سوی کوه (صفا) دوید و چون نگران طفل بود، بی‌یافتن آب به‌سوی اسماعیل بازگشت و باز به‌سوی (مروه)



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

دوید و هفت‌بار این کار تکرار شد، تا عاقبت در کمال ناامیدی به‌سوی کودکش آمد؛ آنگاه خداوند چشمه زمزم را زیر پای اسماعیل جاری کرد و آنها سیراب شدند.

۲۶. وَمـا حَکَتهـا وَلا (أمُّ الکَلـیمِ) أسـی غَـداةَ فـی الـیمِّ ألقَتـهُ مـنَ الطَّلَـبِ

اشاره به آیات ۳۸ و ۳۹ سوره طه است: «اِذ اَوحینا اِلی اُمّکَ ما یوحي ... اَن أقذفیهِ فِي التّابُوتِ فَاقذِفیه فِي الـیم ...؛ آن هنگام که به مادرت آنچه بایست وحی می‌شد، وحی کردیم. که او را در صندوقی بگذار، و در دریا بـیفکن! آنگاه دریا باید او را به ساحل اندازد تا دشمن من و دشمن او (فرعون) او را بردارد ... .»

در داستان موسی نیز آمده است که فرعون فرمان داده بود تا کودکان بنی‌اسرائیل را که به دنیا می‌آمدنـد، اگر پسر بودند بکشند، تا مبادا آن موسی که پیشگوها خبر آمدنش را داده بودند به‌وجود بیاید. هنگامی که مادر موسی او را به دنیا آورد، نمی‌دانست که چگونه او را از چشم فرعونیان پنهان دارد، پـس خداونـد بـه او الهـام فرمود که وی را در صندوقی بگذار و روی رود نیل رها کن و نگران نباش، زیرا ما او را به تو بـازمی‌گـردانیم. مادر موسی همین کار را کرد و آب، صندوق را تا قصر فرعون برد و فرعـون و زن وی او را از آب گرفتنـد تـا فرزندشان باشد. اما موسی از هیچ دایه‌ای شیر نمی‌خورد. خواهر موسـی کـه از دور او را تعقیـب مـی‌کـرد بـه فرعونیان گفت من دایه‌ای می‌شناسم و ... به‌این‌ترتیب موسی به دامن مادرش بازگشت.

۲۷. هذی إلَیهـا ابنُهـا قَـد عـادَ مُرتَضَـعاً و هــذاهِ قــد سُــقِی بالبــارِدِ العَــذِبِ

اشاره به آیه ۱۲ سوره قصص است: «فَرَدَ دَناهُ اِلی اُمّهِ کَي تَقَرَّ عَینُها وَلاتَحزن وَلـتَعلَمَ اَنَّ وَعـدَاللهِ حَـقٌ؛ پـس بدین‌گونه او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش بدو روشن گردد و اندوهگین نباشد و بداند که وعده خداونـد راست است ... .»

۲۸. فأینَ هاتـانِ مِمَّـن قَـد قَضَـی عَطَشـاً رَضِــیعُها ونَــأی عَنهــا وَلَــم یــؤُبِ
۲۹. بَـل آبَ مُـذ آبَ مَقتُـولاً و مُنــتَهِلا مِــن نَحــرِهِ بِــدَمٍ کالغَیــثِ مُنسَــکِبِ

شاعر در این ابیات، به مقایسه فرزند شیرخواره امام حسین﵇ و مادر گرامـی‌اش ربـاب بـا اسـماعیل﵇ فرزند ابراهیم﵇ و موسی﵇ و مادر بزرگوار آنان پرداخته است.

مادر آن کودکان کجا و مادر این کودک کجا؟ کودکی که با تشنگی شهید شد و از آغوش مادر دور گردید و هرگز بازنگشت. آری بازگشت، اما وقتی که کشته شده و از باران سرشار خون گلویش، سیراب شده بود.

۳۰. شَـارَکنها بِعُمُـومِ الجِـنسِ و انفَـرَدَت عَـنهُنَّ فیمـا یخُـصُّ النَّـوعَ مِـن نَسَـبِ

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

هاجر و مادر موسی﵇ در جنس مصیبت با رباب مشترکند، ولی نوع مصیبت، رباب را در میان آنان بی‌نظیر ساخته است.

شاعر در این بیت از اصطلاحات علم منطق مانند جنس و نوع به زیبایی استفاده کرده است.

توضیح: جنس کلّیی است که شامل انواع متعدد باشد. نوع بخشی از جنس است شامل افرادی که حقیقت آنها یکی باشد.[۱]

۳۱. کانَت تُرَجِّی عَزاءاً فِیهِ بَعدَ أبٍ  لَهُ فَلَم تَحظَ بِابنٍ لا ولا بِأبِ
۳۲. فَأصبَحَت بِنَهارٍ لا ذُکَاءَ لَهُ  وباتَتِ اللّیلَ فِی جَوٍّ بِلا شُهُبِ

خورشید و ستاره، اشاره به امام حسین﵇ و علی اصغر﵇ است. شاعر در این بیت از آرایه تشبیه و استعاره استفاده کرده است.

۳۳. وَصِبیةٍ مَن بنی‌الزَّهراءِ مُربَقَةٍ  بالحَبلِ بَینَ بنی‌حَمَّالةِ الحَطَبِ

اشاره است به آیه ۴ و ۵ سوره مَسَد: «... وَامرَاتُهُ حَمالَةَ الحَطَبِ فِي جيدها حَبلٌ مِن مَسَد؛ و نیز همسرش درحالی‌که هیزم‌کش دوزخ است، ریسمانی از پوست تافته درخت خرما بر گردن دارد.»

شاعر می‌گوید: اندوه من به‌سبب آن است که فرزندان بنی‌امیه که دشمنان قسم‌خورده اسلامند و در قرآن مذّمت آنها بسیار وارد شده (ازجمله همین آیات سوره مسد که در شأن زن ابولهب که عمه معاویه بن ابی‌سفیان است) فرزندان حضرت زهرای اطهر که بانوی بهشت است و آیه تطهیر در شأن او نازل شده را به اسارت گرفته‌اند.

مقایسه زیبای بین دو زن (حضرت زهرا و زن ابولهب) و اشاره زیبای او به مقایسه بین ریسمان گردن زن ابولهب که خداوند برای عذاب به گردن وی انداخته، با ریسمانی که بنی‌امیه به گردن فرزندان پیامبر جهت اسارت انداخته‌اند.

۳۴. کَأنَّ کُلَّ فُؤادٍ مِن عَدُوِّهُمُ  صَخرُ بنُ حَربٍ غَدا یفرِیه بالحَرَبِ

کلمه صخر در لغت به معنی سنگ است و نیز نام جدّ یزید می‌باشد. شاعر در این بیت از آرایه جناس استفاده کرده است. جناس آن است که شاعر دو یا چند کلمه را بیاورد که لفظ آنها یکی و معنایشان متفاوت باشد.

---

۱. معین، *فرهنگ فارسی*، ج ۱، ص ۱۲۴۶ و ج ۴، ص ۴۸۵۴.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۳۵. لَیتَ الأُلی أطعَمُوا المِسکِینَ قُوتَهُمُ و تَالیهِ وَهُم فِی غَایةِ السَّغَبِ
۳۶. حتّی أتَی (هَل أتَی) فی مَدحِ فَضلِهُمُ مَنَ الإلهِ لَهُم فِی أشرَفِ الکُتُبِ

اشاره است به آیه ۸ سوره انسان: «وَیطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیتِیمًا وَ أَسِیرًا؛ و خوراک را با وجود دوست داشتنش، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند.» این آیه به‌تصریح مفسران شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و فاطمه زهراعلیهاالسلام و امام حسن‌علیه‌السلام و امام حسین‌علیه‌السلام نازل گردیده است.

در روایات متعدد و معتبر آمده که حسنین‌علیهماالسلام بیمار شدند و امیرمؤمنان علی و فاطمه زهراعلیهاالسلام، برای سلامتی ایشان نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. پس از بهبود حال حسنین که خردسال بودند، همگی روزه گرفتند و شب اول هنگام افطار بینوایی در زد و طلب طعام نمود، حضرات معصومین همه غذای خود را به وی دادند و گرسنه خوابیدند و روز دوم و سوم نیز هنگام افطار، یتیمی و اسیری به‌ترتیب آمدند و آن بزرگواران با وجود نیاز فراوان، غذای خود را ایثار نمودند. درنتیجه خداوند تبارک و تعالی سوره دهر (که نام دیگر آن سوره انسان است) را در شأن ایشان نازل فرمود.

۳۷. یرَونَ بِالطَّفِّ أیتاماً لَهُم أسِرَت یستَصرِخُونَ مِن الآباءِ کُلَّ أبِی

شاعر می‌گوید: ای کاش اهل‌بیت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که به یتیمان مردم احسان می‌کردند در کربلا می‌بودند و به فریاد ایتام خودشان می‌رسیدند.

۳۸. وأرؤُسٍ سائراتٍ بالرِّماحِ رَمَی مَسیرُها عُلَماءَ النَّجمِ بالعَطَبِ
۳۹. تَرَی نُجُوماً لَدی الآفاقِ سائرَةً غَیرَ الَّتی عُهِدَت بِالسَّبعَةِ الشُّهُبِ
۴۰. کَواکِبٌ فی سَمَا الهَیجاءِ ثابتَةٌ سَارَت، وَلکِن بأطرافِ القَنَا السُّلُبِ
۴۱. لَم أدرِ والسُّمرُ مُذ ناءَت بِها اضطَرَبَت مِن شِدَّةِ الخَوفِ أم مِن شِدَّةِ الطَّرَبِ
۴۲. لَا غَروَ إن هَزَّها تِیهَةٌ غَداةَ غَدَت مَشارِقاً لِبُدُورِ العِزِّ والحَسَبِ
۴۳. وأن تُرَع فَلِما وَشکاً لَهُ نَظَرَت مِن حَطِّها بِصُدُورِ القَومِ واللَّبَبِ
۴۴. وکَیفَ لَم تَضطَرِب والحامِلُونَ لَها لَم یبقَ مِنها فُؤادٌ غَیرَ مُضطَرِبِ
۴۵. لِعُظمِ ما شاهَدُوا یومَ الطُّفُوفِ، فَهُم یرَونَهُ فی بَعیدِ العَهدِ عَن کَثَبِ
۴۶. بُعداً لِقومٍ أبادُوا خِصبَ رَبعِهِمُ فَأصبَحُوا بَعدَهُم فِی مَربَعٍ جَدِبِ

شاعر در این ابیات به طرزی باشکوه، از عظمت حماسه قهرمانان نینوا سخن می‌گوید. باید گفت اصولاً فرق صالح الکوّاز با بسیاری از شاعران دیگر در همین تعبیرات حماسی و باشکوه است. در شعر صالح الکوّاز هرگز اهل‌بیت‌علیهم‌السلام از مقام والای خود تنزّل داده نمی‌شوند و حتّی شدّت فاجعه نمی‌تواند دست‌آویزی برای

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]
[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

بیان غیر حماسی باشد. شاید بتوان از این جهت شعر او را به شعر شاعرانی چون محتشم کاشانی در زبان فارسی تشبیه کرد.

۴۷. والقاتِلِینَ لِساداتٍ لَهُم حَسَداً  عَلَی عُلَی الشَّرَفِ الوَضَّاحِ والحَسَبِ

اشاره به آیه ۵۴ سوره نساء دارد: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ یا اینکه به مردم برای آنچه خداوند به آنان از بخشش خود داده است، رشک می‌برند؟ بی‌گمان ما به خاندان ابراهیم﵇ کتاب (آسمانی) و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی سترگی بخشیدیم.»

۴۸. والفَضلُ آفَةُ أهلِیهِ، و یوسُفُ فی  غَیابَةِ الجُبِّ لَولا الفَضلُ لَم یغِبِ

اشاره است به آیه ۱۰ سوره یوسف: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ ...؛ گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را نکشید، او را در ژرفگاه چاه بیندازید ... .»

۴۹. وصَفوَةُ اللهِ لَم یسجُد لَهُ حَسَداً  إبلیسُ لَمَّا رَأی مِن أشرَفِ الرُّتَبِ

این بیت به آیه ۳۴ سوره بقره اشاره می‌کند: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ...؛ و یاد کنید آنگاه را که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس ... .»

۵۰. یا سَادِتی یابَنی الهادی و مَن لَهُمُ  بَثّی و حُزنی إذا ما ضَاقَ دَهرِی بِی

اشاره است به آیه ۸۶ سوره یوسف: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ ...؛ یعقوب گفت: پریشانی و اندوهگینی خود را تنها به خداوند شِکوه می‌برم ... .»

۵۱. نَدَبتُکُم فَأجِیبُونِی، فَلَستُ أرَی  سِواکُمُ مُستَجِیباً صَوتَ مُنتَدِبِ
۵۲. فَأنتُمُ کاشِفُوا البَلوَی، و عِندَکُمُ  صِدقُ الأمانِی فَلَم تَکذِب وَلَم تَخِبِ
۵۳. أَلَستُمُ جَعَلَ البارِی بِیُمنِکُمُ  رِزقَ الخَلائِقِ مِن عُجمٍ و مِن عَرَبِ؟!
۵۴. بَل أنتُمُ سَبَبٌ بالعَرشِ مُتَّصِلٌ  لِکُلِّ ذِی سَبَبٍ أو غَیرِ ذِی سَبَبِ

اشاره است به آیه ۳۵ سوره مائده: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ ...؛ ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و به‌سوی او راه جویید ... .» حضرت صدیقه فاطمه زهرا﵄ فرموده‌اند: اتقوالله حقّ تقاته ... نحن وسیلته في خلقه و نحن خاصته و محلّ قدسه و نحن حجّته في غیبه و نحن ورثة انبیائه ... .[۱]

۱. تقوای الهی را چنان‌که شایسته اوست رعایت کنید ... مائیم وسیله الهی در میان خلق او و ویژگان و جایگاه قدس او و حجت او در علم غیبش و وارثان انبیایش. (ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۱۶، ص ۲۱۱)



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

و در روایات دیگری هم آمده است که ائمه اطهار﵈ فرمودند: «ماییم آن وسیله‌ای که مردم باید توسط آن به خدا تقرّب جویند.»[۱]

## نتیجه

قصیده بائیه صالح الکوّاز به جهات زیر، در بین ادبا جایگاهی ویژه یافته است:

۱. برخورداری از صنایع لفظی (مانند موسیقی درونی شعر و سجع و جناس و اشتقاق).

۲. برخورداری از صنایع معنوی (مانند تلمیح و تضمین و ایهام و اغراق).

از آنجاکه استخراج و توضیح همه آرایه‌های ادبی این قصیده ضروری نبود، به پاره‌ای از آن اکتفا شد.

۳. یک اثر هنری زمانی پایدارتر و مؤثرتر است که علاوه‌بر جنبه‌های هنری، منعکس‌کننده باورهای مردم باشد و این قصیده چنین است.

۴. توانایی ادبی و شکوه شعری یک شاعر، علاوه‌بر رواج در میان مردم، با اعترافات ادبای هم‌عصر او و پس از او قابل سنجش است و قصیده صالح الکوّاز به‌گفته ادبای بزرگ عرب در اوج است.

۵. استقبال شاعران هم‌عصر و پس از او از این شعر، با همین وزن و قافیه، بیانگر میزان تأثیر این شعر در ذهن و زبان ادبا و مردم است و از این جهت می‌توان آن را به شعر مشهور محتشم کاشانی در ادب فارسی تشبیه کرد که تاکنون ده‌ها ترکیب‌بند با همان وزن و قافیه سروده شده است.

۶ . اگر شاعری محبوبیت فراوان داشته باشد، در سوگ او شاعران چامه‌ها می‌سرایند و صالح الکوّاز از شاعرانی است که بسیاری در سوگ او شعر گفته‌اند.

۷. این شعر پیوندی آشکار بین ادب و تاریخ و قرآن است.

## منابع و مآخذ


۱. *قرآن کریم*.

۲. ابن ابی‌الحدید، ***شرح نهج‌البلاغه***، مصر، دار إحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ق.

۳. ابن‌خلکان، ***وفیات الاعیان***، تحقیق الدکتور احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، بی‌تا.

٤. ابن‌شهرآشوب، ***مناقب آل ابوطالب***﵇، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۷٦ ق.

۵. ابن‌قولویه، جعفر بن محمد، ***کامل الزیارات***، تحقیق الشیخ جواد القیومی، قم، نشر الفقاهة، ط. ۱، ۱٤۱۷ ق.

٦. اصفهانی، ابوالفرج، ***الاغانی***، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.


---

۱. قمی، *تفسیر قمی*، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ابن‌شهرآشوب، *مناقب آل ابی‌طالب*﵇، ج ۳، ص ۷۵؛ بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۲۹۲.



[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]

۷. امینی، عبدالحسین، ***الغدیر***، بیروت، دارالکتاب العربی، چ ٤، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۹۷ م.

۸. بحرانی، سید هاشم، ***البرهان فی تفسیر القرآن***، قم، دارالکتب العلمیة، چ ۲، ۱۳۹۳ ق.

۹. حافظ، ***دیوان حافظ***، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، براساس نسخه خلخالی، تهران، نشر دوستان، چ ٤، ۱۳۸۲.

۱۰. حلّی، سید حیدر، ***دیوان شعر***، بیروت، موسسة أعلمی، ط. ٤، ١٤٠٤ ق.

۱۱. خاقانی، علی، ***شعراء الحلّه***، بغداد، دارالبیان، ۱۳۹۵ ق.

۱۲. سعدی، ***کلیات سعدی***، تصحیح فروغی، تهران، نشر بهزاد، چ ۱، ۱۳۸۲.

۱۳. سماوی، محمد، ***الطلیعة من شعراء الشّیعه***، تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت، دارالمورخ العربی، ط. ۱، ١٤٢٢ ق.

١٤. شبّر، جواد، ***ادب الطّف***، بیروت، دارالمرتضی، ۱۹۸۸ م.

۱۵. صالح الکواز، ***دیوان الشیخ صالح الکواز***، تحقیق الشیخ محمدعلی الیعقوبی، مکتبة الحیدریة، الطبعة الاولی، ١٣٨٤ ق.

١٦. عکّاوی، إنعام فوّال، ***المعجم المفصّل فی علم البلاغة (البدیع و البیان و المعانی)***، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۰ م.

۱۷. قمی، علی بن ابراهیم،***تفسیر قمی***، قم، دارالکتاب، ١٣٦٧.

۱۸. ***کتاب مقدس***، عهد عتیق و عهد جدید، بی‌جا، انجمن کتاب مقدس ایران، بی‌تا.

۱۹. کزّازی، میر جلال‌الدین، ***بدیع***، تهران، کتاب ماد، ١٣٧٤.

۲۰. معین، محمد، ***فرهنگ فارسی***، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.

۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، ***تفسیر نمونه***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٧٤.

۲۲. موسوی گرمارودی، سیدعلی، ***ترجمه قرآن کریم***، تهران، قدیانی، چ ٤ (ویراست دوم)، ۱۳۹۰.

۲۳. موسوی گرمارودی، مرتضی، ***از نجوای اندوه (ترجمه و شرحی بر تائیة دعبل خزاعی)***، مشهد، نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸.

٢٤. یعقوبی، محمدعلی، ***البابلیات***، قم، دارالبیان، بی‌تا.

[ Downloaded from tarikh.maaref.ac.ir on 2024-03-28 ]

[ DOR: 20.1001.1.22520538.1392.4.12.4.1 ]